

عظمت منبر او تا آخر عمر او محفوظ بود.

۷. در حد امکان در مجامع علمی و تبلیغی از لباس روحانیت بهره بگیرید، زیرا خود این لباس، به نوعی یادآور خدا و پیام‌های الهی است، تاناچار نباشید، با لباس مبدل در جامعه حضور نیابید، چه بسا دیدن این لباس سبب می‌شود که مردم مشکلات دینی خود را با شما در میان بگذارند.

۸. از تأسیس کارهای فرهنگی و مراکز دینی در حد امکان، غفلت نورزید، ولو با تأسیس یک کتابخانه کوچک در مسجد و محفلی که در آن مشغول هستید.

در حالی که از قلم و بیان بهره می‌گیرید، از نظر رفتار نیز مردم را تبلیغ کنید. تبلیغ غیر زبانی و رفتاری مؤثرتر از تبلیغ زبانی است، و در احادیث وارد شده است: «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ» «مردم را به غیر زبان خویش دعوت کنید».

مرحوم
شرف الدین
عاملی، رهبر
شیعیان در لبنان،
هنگامی که از
نجف به لبنان
رفت، دید

کم‌سوادترین مردم لبنان، شیعیان هستند، و باسوادترین آنها مسیحیان، او مشاهده کرد که کارهای پست و رده‌های شغلی پائین، از آن شیعیان، ولی پست‌های کلیدی در اختیار مسیحیان مارونی است. از این جهت، درصدد برآمد که با تأسیس دبیرستانی به فرهنگ شیعه کمک کند و در اجتماع آنان، حرکتی پدید آورد، به هنگام کلنگ زدن «الکلیة الجعفریة» این جمله را گفت: «لا ینتشر الهدی الا من حیث انتشر الضلال»؛ «از همان راهی که گمراهی گسترش یافته، هدایت نیز گسترش خواهد یافت».

یعنی اگر مراکز علمی لبنان که در قبضه مسیحیان است، پیوسته گمراهی

را برای مردم به ارمغان آورده، باید از همان راه تأسیس مراکز علمی، مردم را به راه راست هدایت کرد.

۹. قلم و بیان دو شمشیر برنده هستند که باید در دست یک مبلغ باشد، بیان برای خود، مقام ارجمندی دارد، و لذا می‌فرماید: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ».

قلم نیز از ارزش عظیمی برخوردار است، تا آنجا که خدا بدان سوگند یاد می‌کند، چنان که می‌فرماید: «ن * وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ».

در حدیث نبوی آمده است: سه چیز است که صدای آنها به مقام ربوبی می‌رسد: یکی از آنها «صریر أقلام العلماء» (صدای قلم دانشمندان) است.

بنابراین، از نوشتن مقالات، در مجلات و نشریات غفلت نکنید، خصوصاً اگر هجومی بر مذهب در نشریه‌ای مشاهده شد، فوراً با قلم مؤثر و مستدل به پاسخ آن بپردازید.

۱۰. ارتباط و پیوند خود را با جوانان بیشتر کنید، زیرا این قشر برای هر نوع پذیرش، آمادگی بیشتری دارند. امیر بیان علی ابن ابیطالب علیه السلام فرمود:

«أَمَّا قَلْبُ الْحَدِثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ»^(۱).

«قلب نوجوان بسان سرزمین خالی از هر نوع کشت است».

در زمان امام صادق علیه السلام عمرو بن عبید معتزلی، بساطی در بصره پهن کرده بود و جوانان شیعه را به گونه‌ای جذب می‌کرد. امام صادق علیه السلام از این جریان آگاه شد، یکی از شاگردان خود را به بصره اعزام فرمود تا تبلیغات او را خنثی نموده و آب از جوی رفته را به جوی بازگرداند.

۱. نهج البلاغه.

شاگرد امام، رهسپار بصره شد و پس از اندی به مدینه بازگشت ولی موفقیت چشمگیری نداشت. از گفتار او برمی آمد که به بزرگسالان پرداخته و با سران عشایر نشست و برخاست نموده است. امام بار دیگر او را به بصره فرستاد و این جمله را فرمود: «علیک بالأحداث فانهم أسع الی کل شیء»؛ «بر توباد تربیت نسل جوان؛ زیرا آنان برای پذیرش از همه افراد آماده تر هستند».

۱۱. کوشش کنید در تبلیغ خود، وحدت کلمه را حفظ کنید. تبلیغ نباید ایجاد تنش کند. در عین بیان حقایق آن هم مستدل، از ایجاد اختلاف و ستیزه جویی پرهیز نمایید. البته این کار، با ظرافتی خاص انجام می گیرد که باید از آن غفلت نکنیم.

مرحوم کاشف الغطاء می فرمود: «بُنی الإسلام علی دعامتین: کلمة التوحید و توحید الکلمة».

۱۲. آخرین سفارش من این است که خدمات قلمی و بیانی خود را با خدمات عملی و حلّ مشکلات مردم و جوشش در دل اجتماع، همراه سازید و در غم و شادی مردم شریک باشید، و شاید یکی از معانی آیه مبارکه «وَأَنْتَ جَلُّ بِهَذَا الْبَلَدِ»^(۱) همین باشد.

این جانب با این سفارش ها، از حضورتان مرخص می شوم و شما را به خدا می سپارم، امید است از طرف مرکز، خبرهای خوب و مسرت آفرین از فعالیت های شما بشنوم.

شخصیت ممتاز مالک‌اشتر

(۲)

در شماره گذشته به دنبال بحث در شخصیت ممتاز مالک اشتر، به دو فضیلت زندگی او که نمود بیشتری دارد اشاره کرده و یکی از آن دو را که «حُسن خُلُق» آن بزرگ بود، بیان کردیم و اینک ویژگی دوم:

۲. شجاعت

میان شجاعت و تهور، فرق است. دلیری و دلاوری را نباید با بی‌باکی و گستاخی اشتباه کرد. در اخلاق ارسطویی حد وسط میان جبن و تهور، شجاعت شمرده شده است. در حقیقت، آدم شجاع از افراط و تفریط در امان است. او نه به افراط می‌گراید که بی‌باکانه و متهورانه به هر اقدام نابخردانه‌ای روی آورد و نه به تفریط می‌گراید تا در مقام اقدام و به هنگام حرکت و نهضت و دلاوری و شهامت، عقب‌نشینی کند، و فرصت‌های طلائی را فدای بزدلی و زبونی و خواری خود نماید. او اهل اعتدال و در پی دستیابی به کمال است. او هدفی جز تکامل و رشد و اعتلا ندارد. اگر رسیدن به چنین هدف والایی به اقدام و جسارت نیاز دارد، کوتاهی نمی‌کند و اگر به سکوت و صبر و تحمل وابسته است، دندان روی جگر می‌گذارد و صبورانه رهسپار دیار نور و مقیم و معتکف در بزم

طور است. کوهی است استوار که با باد و توفان از جای کنده نمی شود و نخلی است محکم و پایدار که سیلابهای خروشان بر زمینش نمی افکنند. بزدل های زبون به هنگام معرکه در لجنزار خواری و ذلت فرو می غلتند و فرصت های زودگذر را که همچون ابر بهاری در گذرند، قربانی ترس و سستی عزم و اراده خود می کنند. گستاخ های متهور و نابخرد و خام، خردمندان مجرب و اندیشمندان مؤدب را به انزوا می کشانند و فاجعه می آفرینند.

به شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام مالک از شجاعتی بی نظیر یا کم نظیر برخوردار بود. او نه کسی بود که سستی پیشه کند و ساقط گردد و نه این که در مقام شتاب و سرعت، کندی کند، یا در مقام کندی، سرعت و شتاب گیرد و از آنچه به حکم عقل و عقلا مطلوب و مرغوب و پسندیده است، محروم بماند.

بی جهت نیست که امام پس از شهادت وی می فرماید:

«رَجِمَ اللَّهُ مَالِكًا فَقَدْ كَانَ لِي كَمَا كُنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۱.

«خدا مالک را رحمت کند. او برای من همان گونه بود که من برای پیامبر خدا بودم».

امیرالمؤمنین علیه السلام در قنوت هر نمازی - به حق - پنج کس را لعن می کرد: معاویه، عمرو عاص، ابوالاعور سلمی، حبیب بن مسلمه و بسر بن ارضات^۲.

هرکدام از اینها «مفسد فی الأرض»هایی بودند که هم مستحق عذاب و مجازات دنیوی بودند و هم سزاوار کیفر خاندان سوز آخرت.

اما معاویه بدسگال هم معامله به مثل کرد و در قنوت نمازهای دروغینش علی و حسین علیهما السلام و عبدالله بن عباس و مالک اشتر را مورد اهانت و جسارت قرار می داد^۳.

آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آن پنج عنصر پلید انجام می داد، گواه این حقیقت

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۹۸.

۲. همان.

۳. همان.

بود که آتش افروزی فتنه‌ای که جهان اسلام را به خاکستر سیاه می‌نشانند، همان‌ها بودند و اگر صفحه گیتی از لوٹ وجود آنها پاک می‌شد، نه تنها امت اسلامی آسوده می‌شد و برای پیمودن راه کمال استعداد‌های خود را به کار می‌انداخت، بلکه جهان بشریت نیز از آن بهره می‌گرفت و راه برای هدایت پذیرش هموار می‌گشت.

آنچه معاویه درباره علی علیه السلام و دو فرزند دل‌بند و دو یار پاکدل و مخلصش انجام می‌داد، گواه این بود که اینها خار چشم معاویه بودند و نمی‌گذاشتند او بر آرمان‌های شیطانی و بر هواها و هوس‌های نفسانی خود سیطره یابد و دود فتنه و فسادش چشم مردم را کور و حق و حقیقت را مهجور سازد.

اینجاست که انسان می‌تواند بر نقش حساس مالک اشتر - آن یار استواری که مقامش در محفل علویان، همان مقام علی علیه السلام در محفل محمدیان بود - پی ببرد. به راستی باید سیره شجاعانه و راه و رسم مردانه او را، انسان‌ها همواره در مد نظر قرار دهند و نام و یادش را همواره گرامی بدارند. و بکوشند که از مکتب این رادمرد بزرگ عالم اسلام و این یادگار مرام و مسلک علوی بهره‌ها گیرند و اندرزها آموزند.

بی‌جهت نیست که ابن ابی الحدید معتزلی او را به سخت‌کوشی و جود و ریاست‌مداری و حلم و بردباری و فصاحت و بلاغت و شاعری می‌ستاد و با الهام از کلام نیکو قوام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید:

«كَانَ يَجْمَعُ بَيْنَ اللَّيْنِ وَالْعُنْفِ، فَيَسْطُو فِي مَوْضِعِ السُّطُوَةِ وَ يَرْفُقُ فِي مَوْضِعِ الرَّفْقِ»^۱.

«او میان نرم‌خویی و درشت‌خویی را جمع کرده بود. آنجا که باید سطوت و قاطعیت به خرج دهد، با سطوت و قاطعیت برخورد می‌کرد و آنجا که باید مدارا کند، به نرمی و مدارا برخورد می‌کرد.»

۱. همان، ص ۱۰۲.

معلوم است که مورد نرمی و مدارا دشمن است. در برابر دوستان صمیمی و آگاه، دوستانه است. این دشمن است که نیازمند برخورد ملایم و نرمخویی است. بی جهت نیست که حافظ می‌گوید:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

بسا دوستان مروّت، با دشمنان مدارا^۱

آری دوستان را باید با مروّت و جوانمردی پاس داشت و دشمنان را باید با مدارا و نرمی به راه آورد.

همواره موفقیت در کارها از آن کسانی است که نیرومند باشند، ولی به عطف و زورگیری و زورگیری روی نیاورند و نرمخو باشند، ولی به ضعف و زبونی تن ندهند. یکی گفته بود: آنجا که جای تازیانه است. شمشیر به کار نمی‌برم و آنجا که جای به کارگرفتن زبان است، از تازیانه استفاده نمی‌کنم و اگر میان من و مردم یک مو باشد، پاره‌اش نمی‌کنم. اگر بکشند، رها می‌کنم و اگر رها کنند، می‌کشم؛ چرا که اگر هر دو بکشیم، پاره می‌شود؛ ولی اگر یک طرف بکشد، پاره نمی‌شود. خواه از این طرف باشد و خواه از آن طرف^۲.

شجاعان این چنین‌اند. جای گل، شمیم جانفزای گل از آنها می‌تراود و جای خار، تیزی و گزندگی خار از خود نشان می‌دهند. اگر همه یا اکثر انسان‌ها اینگونه باشند، جهان گلستان می‌شود و صد البته که گل خار را هم در دامن خود می‌پروراند؛ ولی اگر اکثر یا همه مردم چنین نباشند، جهان خارستان می‌شود و صد البته که خار در دامن خود گل نمی‌پروراند. گل، بدون خار نیست؛ ولی خار، بدون گل است.

گاهی اگر مالک، دچار لغزشی می‌شود. چنان نبود که نتواند خویشتن‌داری کند.

۱. حافظ قزوینی - غنی، ص ۹۹، (انتشارات اساطیر، ۱۳۶۷).

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۰۲.

مردان شجاع، خویشان دارند و هرگز زمام اختیار نفس را از کف نمی گذارند. در حقیقت، آنها مالک و زمامدار نفس خویش اند. نه شیطان بر آنها تسلط دارد و نه هواهای نفسانی مالک عقل و عواطف آنهاست.

در آغاز خلافت عدل علوی، حضرتش چند تن از اولاد عباس را بر حجاز و یمن و عراق گماشت و به آنها پست‌هایی داد. مالک، نزد برخی زبان به گلایه گشود. و از این که در قتل عثمان شرکت جسته و پست و مقامی به دست نیاورده، اظهار ناخشنودی کرد. خبر گلایه او به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. او را احضار کرد و با ملاطفت و ملایمت و مهربانی و از راه عذرخواهی از او سؤال کرد که آیا حضرتش به حسین علیه السلام یا به برادرزادگانش - فرزندان جعفر - یا به برادرش عقیل و فرزندان او پست و مقامی داده است؟

حضرتش برای مالک توضیح داد که اولاد عباس، از فرزندان طلقاً - یعنی آنهایی

«أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ
الْجَهْلَ بِالْحِلْمِ»
«شجاع‌ترین مردم
کسی است که با حلم و
بردباری بر جهل غلبه
کند».

که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه از قید اسارت و بردگی و زندان و مجازات، آزادشان کرد - محسوب می شوند. اینان در دوران خلافت عمر و عثمان هیچ‌گونه امتیازی نگرفته و هیچ پست و مقامی به آنها داده نشده است و این خود نشانگر این بوده است که اهل سازش و مماشات با آنها نبوده‌اند. سیاست مدبرانه علوی اقتضا می کند که به خویشان نزدیک‌تر و دوستان صمیمی‌تر نپردازد و به دوستان و

خویشاوندان درجه دوم توجه کند و آنها را برای اسلام و اهداف آینده خود نگاه بدارد. واضح است که خویشاوندان و دوستان و یاران درجه اول از چنین سیاستی رنجش پیدا نمی کنند؛ ولی خویشاوندان و دوستان و یاران درجه دوم، ممکن است رنجش پیدا کنند و احیاناً موجب مزاحمت و دردسر شوند.

آنگاه امام علی علیه السلام از مالک نظرخواهی کرد که اگر در میان یاران و خویشاوندان درجه دوم، بهتر از فرزندان عباس سراغ دارد، اطلاع دهد تا حضرتش از وجود آنها استفاده کند و آنها را به کار گمارد.

مالک، از نیات خالصانه علوی آگاهی پیدا کرد و به لغزش و اشتباه خود پی برد و در برابر بیانات دل‌نشین حضرت سر تسلیم فرود آورد و در حالی که آنچه در دل داشت، بیرون ریخته بود، راضی و خشنود، از محضر امام خویش مرخص شد.^۱

با توجه به این که بعدها امام به مالک مسئولیت‌های بزرگتری داد، به خوبی معلوم می‌شود که حضرتش نمی‌خواست نیروی با تدبیر و شجاعی چون مالک را از خود دور کند. مگر در مقام ضرورت. چنان که از همین نامه ۱۳ معلوم می‌شود، امام برای فرماندهی لشکری عظیم و برای مقصدی حساس به او مأموریت می‌دهد (و نیز بعدها مأموریت بزرگتر او را در حکومت کشور پهناور مصر در شرح نامه ۵۱ مطالعه خواهیم کرد): آری او به منزله دست و بازوی امیرالمؤمنین علیه السلام بود. مگر می‌شود دست و بازو را از خود جدا کرد؟.

در ضمن همین گفتگوی سازنده‌ای که امام علی با مالک اشتر داشت، اشاره‌ای زیبا به داستان عباس است که او چند بار به محضر پیامبر بزرگ خدا بار یافت و تقاضای پست و مقام کرد؛ ولی حضرت به او فرمود:

«يَا عَمُّ، اِنَّ الْاِمَارَةَ اِنْ طَلَبْتَهَا وَكَلْتِ الْاِيَهَا وَ اِنْ طَلَبْتَكِ اعْنَتْ عَلَيْهَا»^۲.

«ای عم، زمامداری را اگر درخواست کنی؛ به آن نیاز داری و اگر تو را درخواست کند، به آن کمک و مدد می‌رسانم».

شجاعت انسان تنها در میدان نبرد شناخته نمی‌شود. ملاک دلآوری تنها زور بازو و سینه ستبر نیست. البته همین‌ها هم نشانه شجاعت است؛ ولی آنچه می‌تواند موقعیت

۱. نگ: همان، ص ۹۸ و ۹۹.

۲. همان، ص ۹۹.